

# تاریخ جنگ ایران و روس

از: حبیب‌الله آموزگار

عضو کنگره جهانی ایرانی‌شناسان

## چهار اثر تاریخی

### از دو شاهنشاهی بزرگ ساسانی

اثر اول: دستورهای اخلاقی و اجتماعی و سیاسی شاهنشاه انوشیروان خطاب به مردم ایران زمین (۱)

اثر دوم: اندرز شاهنشاه انوشیروان به هرمز ولیعهد (۲)

اثر سوم: نامه شاهنشاه خسرو پرویز به شیرویه ولیعهد

اثر چهارم: اندرزهای اجتماعی و سیاسی شاهنشاه خسرو پرویز به ولیعهد

#### اثر تاریخی اول

سخنان خسرو انوشیروان: ای مردم حواس خود را جمع کنید و به سخنان من گوش دهید.

(۱) اثر اول و سوم از کتاب «التاج والائین» تألیف دانشمند محترم آقای دکتر محمدی استاد دانشگاه بیروت و دانشگاه تهران - ترجمه و اقتباس و خلاصه شده.

(۲) اثر دوم و چهارم از کتاب «نثر و کلهای بوستان سعدی» ابتکار ادبی حبیب‌الله آموزگار نقل شده.

من پیوسته شمشیر خود را به کمر آویخته‌ام و این کار برای دفاع از شما و بقاء شما و اصلاح کشور بوده که از دورترین نقطه شمال تا جنوب کشور جنگها کرده و کسانی که ناراحت بودند بجایهای دیگر فرستادم و در قسطنطنیه آتشگاه برپا کردم و همواره کوه و بیابان و دشت و جامون پیمودم و در حوادث و بلاها شکیبائی کردم و هر آن کس که در پیروزی پیروز شدم و از سرما و گرما نهراسیدم و از دریا پیمائی هراس نداشتم.

تجمل همه این خطرها و همه فداکاریها، تنها و تنها برای رام کردن دشمنان و پیروی آنان از فرمانها و دستورهای من بوده که همه مسبب برقراری امنیت و بسط عدالت و فراوانی نعمت و آسایش رعیت شده و البته فرمان برداری شما و جانبازی در جنگها و نگاهداری مرزها و سنگرها، در کوهها و دشتها و دریاها همه و همه سبب پیشرفت و پیروزی بوده است. و بدانید که دشمنان اگر بر شما پیروز میشدند رفتاری که ما با آنها پس از پیروزی کردیم با شما نمیکردند! ای مردم، شما فداکاریهای من و فرماندهان

وجود دانشمندان و فیلسوفان ما بوده که ما را سلامتی و صحت و رعیت نوازی، وفای بعهده و عدالت پروری و استقامت در برابر حوادث بخشیده‌اند، اول چیزی که من از رخنه کردن در اخلاق و روحیات شما جلو گیری خواهم کرد همین صفات پلید و خبیث است که دشمن ترین دشمنان شماست و در هر قوم و ملت که نفوذ کرده، آن را نیست و نابود میکند.

ای مردم، من دشمن ظاهری شما را بیاری خداوند یکتا از شما دور کردم و خداوند شوکت ما را بما باز پس گردانید و همانگونه که شما در شکست دادن به آن دشمن اتفاق و اتحاد و فداکاری و جانبازی کردید، در برابر این دشمن خطرناک تر، بیشتر پایداری و استقامت کنید، و این توصیه و سفارش مرا بپذیرید که من خیرخواه و بهترین ناصح مشفق شما هستم.

**اثر تاریخی دوم:**  
دیش از شرح اندرز شاهنشاه انوشیروان بو لبعهد هرمز (نقل است از کتاب گللهای بوستان سعدی) لازم است دو نکته تذکردهم تا علت و فایده این ابتکار ادبی یعنی تبدیل نظم بوستان سعدی به نثر (به سبک گلستان) آشکار شود:

**نکته اول:** بر مردم سخن سنج پوشیده نیست که سخن به نثر گفتن آسانتر است تا به نظم سرودن، هر چند سخن منظوم بهتر به حافظه سپرده میشود و دیرتر از نثر از لوح خاطر محو میگردد، لیکن گفتن سخن قفز به شعر آسان نبوده و هر کس نتواند، بویژه اگر موضوع سخن، علمی یا ادبی یا اخلاقی یا فلسفی باشد.

و از این رو میتوان گفت اهمیت ارزش بوستان نسبت به گلستان از دو جهت است یکی از جهت نظم شیرین و دلنشین و دیگری از حیث کمیت و کیفیت زیرا بوستان دو باب بیشتر از گلستان دارد و تنها در سه باب: قناعت

باشمشیر و نیزه در کوه و دشت و هامون و دریا دیدید، با گروه گروه دشمن از چهار سمت کشور میجنگیدیم، و هیچگاه از همه شما مردم نخواستم که دست از کارهایشان بردارید و به میدان نبرد بروید، بلکه من وعده رزمنده و جنگنده و جانباز از شما و از کشور شما دفاع کردیم و مرز پدران خود را دوباره بدست آورده و دشمنان را از مرزهای کشور خویش راندیم، تا امروز که همگی باین آسایش و رفاه و ایمنی رسیده ایم علاوه بر آنکه از دشمنان باج و خراج گرفتیم.

**ای مردم، مسا دشمنان ظاهری و دیدنی را شکست دادیم ولی يك دشمن بزرگ و نادیدنی است که جنگ با او بسیار سخت تر و رهائی از چنگال او بسی دشوارتر است.** و علت اینکه دارا شاهنشاه ایران (با آن پیر و زبهای پدران و توسعه کشور و اصلاح امور مردم) نتوانست در برابر اسکندر پایداری کند، این بود که آن دشمن باطنی را مغلوب نکرده بلکه خود اسیر و مغلوب او شده بود تا جایی که پناه دهنده او و او را کشت و کشور بتاراج رفت. **و من از این واقعه عبرت بسیار گرفتم.** این است که شما سفارش میکنم و دستور اکید میدهم که برای بقاء آسایش و ایمنی و سعادت خود با این دشمن بجنگید و او را اسیر خود کنید تا بزرگی و توانائی شما همیشه برقرار بماند!

**ای مردم، این دشمن باطنی و نادیده شما: تفرقه است و نفاق و ظلم و حسد و سعایت درباره یکدیگر. و سپاس خدای را که من از این صفات دور و بر کنارم و خداوند ما را از این اخلاق ناپسند پاک نگاه داشته و رسیدن ما به این نعمت در سایه**

بیم است و امید، چه که طبیعت آدمی بر این پایه استوار است و هر کس از این دو صفت برخوردار باشد در کشور فرمانروایش خللی روی ندهد، لیکن شرط چنان است که بی جهت کسی را بیم ندهد و از خوب شدن نترساند، که دلنگی فرمانبران باعث رنج و ناراحتی فرماندهان گردد. که گفته اند:

طبیعت شود مرد را بخردی

بامید نیکی و بیم بدی !

ای فرزند، از ستمکاران و زورمندان نترس ولی آنان را مجال و فرصت مده و از کسانی که از خدا نمیترسند بپرهیز و در امان مباش، وقتی کشور از ستم و بیداد خراب باشد، آسایش و امان به خواب هم نیاید و آبادی از کشور رخت بر بندد. چون همیشه خرابی و بدنامی از جور و ستم برخاسته و خانه دهقان را که پناهگاه پادشاه است بیداد گری خراب کند.

پس دهقان را نوازش کن تا بیشتر کار کند و ملک آبادتر گردد، و از انصاف دور است که دهقان کار کند و آزرده خاطر باشد، چه که، مزدور خوشدل، کار بیشتر کند، پس تو:

مراعات دهقان کن از بهر خویش

که مزدور خوش دل کند کار بیش  
مروت نباشد بدی با کسی

کز و نیکوئی دیده باشی بسی !

اثر تاریخی سوم :

خلاصه‌ی از نامه خسرو پرویز به شیرویه  
ولیعهد :

فرزندم، شایسته خردمند نیست که گناه کوچک و بدی اندک کسی را بدون تحقیق و داشتن یقین نقل کند یا نشر دهد؟ تا چه رسد به تهمت‌های بزرگ و بزه‌های سترگ ! بهترین

عشق و تربیت، هر دو مشترك است و از مقایسه هفت باب دیگر بوستان با پنج باب بقیه گلستان، بخوبی معلوم میشود که علاوه بر کمیت که موجب فایده بیشتر است در کیفیت هم از جنبه عرفان و اخلاق و سیاست بر گلستان برتری دارد.

نکته دوم: چون فهم معانی و درک مضامین نظم تا حدی مشکلتر از نثر است، از اینرو محض خدمت به بوستان و فارسی دانان بویژه برخی جوانان و دانشجویان که یا فرصت مطالعه یا قدرت درک کامل اشعار بوستان ندارند، صدی نود و پنج آن اشعار برجسته و سودمند به نثر روان به سبک گلستان تبدیل شده، و چون با بها بصورت باغچه درآمده و حکایات پیوسته و در هم آن به صورت دسته های گل با عنوان ویژه هر داستان جلوه گر شده، باعث مزید شوق مطالعه و استفاده از آن خواهد شد.

اندر زخسر و انوشیروان به ولیعهد هرمز:

چون انوشیروان را اجل در رسید، هرمز فرزند خویش را گفت: ای فرزند، در بند آسایش مباش بلکه آسایش درویش خواه. چه که خود ساختن و در بند آسایش دیگران نبودن، همه گونه راحتی را از آدمی سلب میکنند و مردم دانا هرگز نه پسندد که شبان خفته و گرگ در گله افتد.

پس نیازمندان را پاس خاطر نگاه دار تا آنان هم نگاهدار تاج و تخت تو باشند، مگر ندانستی که ریشه درخت پادشاهی، مردمند و درخت بی ریشه هرگز تنومند نشود و بارور نگردد، و تا توانی دل مستمندان بدست آر و گرنه، چون دل آنان شکسته شود، درخت پادشاهی از بیخ و بن ریشه کن شود.

ای فرزندان، بهترین راه پادشاهی راه

ندادیم و آنرا بخشوده و بحبس تبدیل کردیم باقید اینکه طعام و شراب لذیذ و گل و ریحان لطیف در اختیار آنان نگذارند و آنرا از آن لذتها محروم کنند تا منته به پشیمان شوند و ما هرگز میان زندانیان و خانواده‌شان جدائی طولانی نینداختیم تا مانع تناسل و توالد نشوند.

اگر اموالی ذخیره کرده‌ایم بدان ای فرزند که کشور (پس از خواست خداوند) با مال و سپاه نگاه داشته میشود بویژه کشور ایران که از هر سو آنرا دشمنان احاطه کرده و دفع آنان جز با مال و سپاه میسر نشود و تحصیل مال ممکن نشود جز از راه وصول مالیاتها و جلو گیری از حیف و میل اموال، و ما در جمع مال و وصول منال همان راهی رفتیم که پدران ما رفتند و بر کسی ستم روا نداشتیم و متاسفانه بهرام منافق خزانه را غارت کرد ولی خوشبختانه پس از دفع او ما اسپهبدان را بر استانها برگماشتیم و مرزبانان در مرزها پای بر جانمودیم و آنانرا همه گونه یاری و همراهی کردیم و در سال سیزدهم پادشاهی خود پول تازه سکه زدیم و در سال سیام پادشاهی، دو باره سکه تازه زدیم و پس از پرداخت حقوق تمام سپاهیان، در خزانه چهارصد هزار کیسه پول بمبلغ هزار هزارمقال موجود داشتیم علاوه بر سایر اموال باد آورده که کشتیهای پادشاهان روم بما ارزانی داشتند و خداوند به لطف و کرم خود بما عنایت فرمود و تمام آن اموال از سال سیام تا سال سی و هشتم پادشاهی، که سال جاری است موجود و پیوسته باعث مزید امنیت بلاد و آسایش عباد و سبب اطمینان و خاطر جمعی از مرزهای کشور است.

پس فرزندم، این نامه را برای آگاهی

مردم کسی است که خود از گناهان دوری کند و بتواند از سرزنش بزه کاران خودداری کند، و اگر کسی هم سزاوار سرزنش باشد از مرد خردمند انتشار آن شایسته نباشد.

ما خداوند را سپاسگزاریم که به ما نعمت اصلاح خودمان و حسن نیتمان نسبت به خدا و خلق و هم میهنان و هم دینان عنایت فرموده و از جانب ما دران کارها کوتاهی نشده، از اینرو کسی را نمیرسد که به ما در آن کارها ایرادی گیرد یا سرزنش کند.

**فرزندم، بیاد داری که چون بهرام منافق بما خیانت کرد و علم طغیان بر افراشت، ما با تحمل سفر و با زحمت زیاد تهیه نیرو کردیم و به خواست خداوند بر او پیروز شدیم و او از کشور گریخت و به بلاد ترک پناهنده گشت. و همینکه دوباره آرامش در کشور برقرار شد، ما از مردم بلاها و آفت ها که بدان گرفتار شده بودند رفع کردیم و از دشمنان پدر انتقام گرفتیم و خونخواهی کردیم، و کسانی را که در کشتن او شریک بودند کیفر دادیم و چون از آن کار فراغت یافتیم به تدبیر ملک پرداختیم.**

ای فرزند، بدان که از زمان کیومرث تا پادشاهی ویشتاسب همه شاهان با عدالت کشورداری کردند و پس از ویشتاسب تا کنون هم امور مملکت همواره با عدل و انصاف جریان داشته و اگر کسانی به کیفر رسیده‌اند، سزاوار بوده‌اند و به حکم دادگاه عدالت به مرگ یا کیفرهای دیگر محکوم شده‌اند و بدان که ما امر به زندان کردن کسی نداریم جز در مورد بزه کاران و اگر کسی را کشته یا دست و پا و یا سایر اندامها بریده‌اند پس از رسیدگی وزیران ما و مسئولین امر بوده و ما که از خونریزی و سخت گیری بر مردم بیزاریم، چند بار حکم قتل و حبس کسانی بما رسید که دستور اجرا

و اطلاع تو نوشتم تا بدانی که اولاً جمع و ذخیره این مالها و پولها با مخاطرهها و فداکاریها و ایستادگیها بدست آمده ، و ثانیاً تو باید از ریخت و پاش آن جلوگیری کنی و جز بمصرف دفاع کشور و آسایش رعیت نرسی ، این است اندرز من به تو و باز هم میگویم که ذخیره اموال باعث نیرومندی سپاه و پناهگاه ایمنی کشور و نیروی بزرگ و خردکننده دشمن است .

اثر تاریخی چهارم :

اندرز خسرو پرویز به ولیعهدش پرویزه :  
خسرو پرویز را چون اجل نزدیک شد ، شریعه ولیعهد خود را خواست و چنین اندرز داد :

فرزندم ، پیوسته بر آن باش که نظر در صلاح و مصلحت رعیت کنی و هرگز از دادگری سمرتاب نامردم از تو پای نمیچند چه که رعیت از جور و ستم گریزد ، و چیزی نگذرد که بنیاد بد نهاد کنده شود ، و آن قدر که آه و گله ستم دیده ، خرابی ملک را تواند ، شمشیر مرد دلاور نتواند . که گفته اند : چراغی را که پیر زنی برافروزاند ، تواند که شهری را بسوزاند .

ای فرزند ، بدان که کامیاب تر در کشور کسی است که با عدل و انصاف با مردم رفتار کند ، و پس از مرگش او را به نیکی یاد کنند و او را رحمت فرستند ، و چون نیکی و بدی هر دو میگذرد ، بهتر آنست که نیک نامی پیشه کنی ، و اگر بخواهی کشورت آباد بماند ، خدا ترس را به کارها بگمار ، و بدان که هر کس سود تو را در زیان خلق ببیند ، دشمن بداندیش تو است که گفته اند :

ریاست بدست کسانی خطاست  
که از دستشان دستها بر خداست  
نیز بدان که ستمکار بد فرجام نماند ، لیکن لعنت و نفرین مردم بر او بماند و تو اگر مردمان را نیکو پروری هرگز از آنان بدی نبینی ، و هیچگاه از کیفر دادن به دشمن غافل مباش و هر چه زود تر بیخ او را بر کن که گفته اند :

سر گریک باید هم اول برید

نه چون گوسفندان مردم درید  
اندر جلب خاطر جهان گردان و  
بازرگانان

پادشاه را بهترین سیاست آنست که خاطر بازرگانان و جهان گردان را خوش دارد و جان و مال آنان را از دزدان ایمن نگاه دارد ، چه ، وقتی آنان گرفتار دست راهزنان شدند و لشکر از عهده امنیت کشور بر نیامد و مال و سرمایه بازرگان بتاراج رفت ، در خیر و روزی بروی مردم و لشکر بسته خواهد شد و همینکه آوازه ناامنی ملک به دیار دیگر رسد و دشمنان و سوداگران و جهانگردان ، از آنجا روی بگردانند و بدان که ناراحتی لشکر سبب پریشانی کشور و تباهی مردم آن گردد .

پس باید جهان گردان و بازرگانان را نکوداشت از پذیرایی و حفظ جان و مال و آبرو و تهیه وسائل آسایش آنان چیزی فروگذار نکرد ، تا خوش نامی از کشور به بیرون ببرند ، چون بازرگانان بیگانه و مسافران سیاحت پیشه ، بشنوند که آنان را در این ملک به جان میپروند ، نام نیک پادشاه و مردم آن شهر و دیار را به جهانیان رسانند ، ولی اگر مسافری بیگانه آزرده خاطر شود و سیاحی غریب خوشی و آسایش در کشور نبیند

روزگار آن ملك را تباه وانمود کند و روشنی های دل و دماغ مردم آن کشور را تیره و سیاه جلوه دهد و بجای جلب سرمایه نیک نامی، و کسب سود بازرگانی و جهان گردی، برای خود و مردم کشور خویش، بدنامی و غریب آزاری ذخیره نماید؛

پس تا توانی مهمانان و مسافران و جهانگردان را عزیز می شمار و نوازش کن تا تورا و ملك تو را در جهان عزیز شمرند و از گزند آنان در

امان باشی. و البته در جای خود از بیکانه ناشناس پرهیز کردن روا باشد، بنابراین مردمان مردم شناس و جهان دیده تجربه آموخته را به کارها بگمار و قدر و جان آنان را بیفزا، که «مهر پرورده» هرگز غدر نکند و حق نمک شناسد، مگر آنکه خبث ذاتی داشته باشد. و چون آگاه شوی که مهمان ناخوانده ای سرفتنه و آشوب دارد او را از کشور بیرون کن بی آنکه آزاری به او رسد یا گرفتار خشم تو گردد و در نتیجه چنین روش و سیاست، ملك پیوسته آباد و رعیت در آسایش و امان خواهد بود.

از : صادق عنقا

## گویای اسرار

امسال آن رشك ملك شیرین تر از جان آمده  
چشمش زمستی می شکن لعلش شکر بار آمده  
سر تا پیا عین بقا پا تا بسر لطف و صفا  
در صورت آدم خدا بنگر پری وار آمده  
می جستم او را دمیدم در مسجد و دیر و حرم  
چون دیده بگشادم ز هم دیدم بدیدار آمده  
دور از همه نامجرمان پیدا و پنهان همچو جان  
هم در نهران هم در عیان با ما بگفتار آمده  
او کیست جان جان و تن بی او نه من جانم نه تن  
مستیم و مستان را سخن نزر بهر هشیار آمده  
گفتم که هستی؟ گفت تو. گفتم که من؟ گفتا: نه من!  
زینم عجب آمد که هم یار و هم اغیار آمده  
گفتم مرا از من ستان گفتا تو خود جزم بدن  
کاندر مکان و لامکان يك نقطه دوار آمده  
در نیستی رو هست شو زین جام می خور مست شو  
آسان که میبایست شو کانسان بدین کار آمده  
عنقای قاف لا مکان در عین هستی بی نشان  
دم بسته و با صد زبان گویای اسرار آمده